

مذاکرات میان اسلام و دیگر ادیان جهانی

نوشته: محمد مجتهد شبستری

ما می‌دانیم مسلمین آیین خود را آخرین دین الهی می‌دانند و همچنین معتقد هستند که دین اسلام همه آنچه را که يك دین الهی از حقایق و معارف قادر است دربرداشته باشد، دربردارد و به‌بخشی از آن محدود نمی‌شود. این عقیده ما مسلمانان است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که وقتی ما مسلمانان دین خود را این چنین می‌دانیم برای ما مذاکره با ادیان جهانی دیگر چه معنا می‌دهد و در چه معنایی قابل تصور است؟ مسلماً این مذاکره برای اسلام و مسلمین به معنای تکمیل حقایق دینی اسلام به وسیله تعالیم موجود در ادیان دیگر نمی‌تواند باشد و مسلمین هم از مذاکره، چنین معنایی را استنباط نمی‌کنند و چنین برداشتی از معنای مذاکره ندارند.

از طرف دیگر این مطلب هم امکان‌پذیر نیست که مسلمانان با ادیان و پیروان ادیان دیگر هیچ کاری نداشته باشند و فقط مشغول امور فرهنگی حوزه دینی خود

باشند؛ زیرا اسلام دین دعوت است و این انزوا با روح اسلام سازگار نیست. ادیان بزرگ دنیا را به دودسته تقسیم می کنند يك دسته از آنها ادیان "دعوت" هستند یعنی در هویت آنها دعوت نهفته است. اینها ادیانی هستند که دعوت دیگران به آن دین را جزء فرایض قرار داده اند. اسلام چنین دینی است و در آیات بسیاری از قرآن کریم از جمله همین آیه شریفه "ادع الی سبیل ربك بالحکمة. . ." (النحل، آیه ۱۲۵) به همین حقیقت تصریح شده است.

بنابراین به طور قطع مسلمین باید با حوزه های فرهنگی ادیان دیگر سروکار فرهنگی داشته باشند. کیفیت این ارتباط فرهنگی با ادیان دیگر جنبه های متعدد می تواند داشته باشد. در اینجا بحث ما به طور عمده روی يك نکته متمرکز است و آن مسئله "دعوت" است، من مسئله را در اینجا از این نظر مطرح می کنم که آیا این دعوت بدون "مذاکره بین الادیان" تحقق پذیر است یا خیر. ممکن است عده ای تصور کنند که دعوت اسلامی به صورت القای يك طرفه و به صورت آنچه که امروز تحت عنوان "تبلیغ" از آن فهمیده می شود در دنیای امروز قابل تحقق است و تنها کاری که مسلمین باید انجام دهند این است که در حوزه های فرهنگی ادیان دیگر، برای تبلیغ يك جانبه و القای تعالیم اسلام به صورت مستدل و مسالمت آمیز اقدام کنند. ولی سؤال این است که آیا در دنیای امروز چنین دعوتی ممکن است و مجموعه اوضاع و احوالی که در میان پیروان ادیان دیگر وجود دارد و اوضاع و احوال سیاسی و فرهنگی جوامع اجازه این امر را می دهد که مسلمین بگویند ما می خواهیم يك طرفه و يك جانبه این دین را تبلیغ و القاء بکنیم؟.

این روش مشکلات زیادی را در بردارد و من نمی گویم که يك چنین برخوردی در هیچ جامعه ای ممکن نیست. در دنیای ما حوزه های فرهنگی، کشورها و مجامع خاصی وجود دارد که در آن امکان يك چنین برخوردهای يك طرفه هست. اما در آن قسمت از جهان که با فرهنگ پیشرفته - اگر تعبیر پیشرفته را در اینجا روا بدانیم - و با زندگی صنعتی و علم امروز سروکار دارد چنین القای يك طرفه و تبلیغ يك جانبه زمینه ندارد. زیرا مردم این جوامع خود را وارث و صاحب فرهنگ عظیمی می دانند و حاضر به تسلیم يك طرفه فرهنگی نیستند و فقط به دادوستد فرهنگی تن می دهند و با

آنها فقط از طریق مذاکره و مبادله فرهنگی می شود سخن گفت. به خصوص پیروان ادیان بزرگ دنیا از بار فرهنگی قابل توجهی برخوردارند و پیروان آن ادیان بار فرهنگی دین خود را درك می کنند و برای آن ارزش قائلند و هر يك متناسب با حال خود در دینشان تعمق‌هایی کرده‌اند. بنابراین يك مقاومت طبیعی در برابر القاء و تبلیغ يك جنبه در این قسمت از جهان وجود دارد. در این حوزه، که قسمت عظیمی از جهان متمدن و دارای دانش امروز را دربرمی گیرد، "دعوت" به صورت القاء و تبلیغ يك طرفه با مقاومت روبرو می شود و زمینه نخواهد داشت؛ در آنجا موثرترین راه، مذاکرات و مبادلات فرهنگی دینی است که اگر درست انجام شود می تواند وظیفه مهم "دعوت" را به طور ضمنی دربر داشته باشد. من در اینجا به چند مطلب درباره مذاکرات میان اسلام و ادیان جهانی دیگر اشاره می کنم.

مطلب اول این است که ما معتقد هستیم اسلام يك آیین جهانی است و معنای این سخن این است که جهانی‌بینی و اصول شریعت اسلام را می توان به انسانهای همه عصرها و جامعه‌ها عرضه کرد. به عبارت دیگر عناصر تشکیل دهنده جهانی‌بینی و اصول شریعت اسلام در عقول و افکار همه انسانها پایگاه دارد و اگر درست بیان شود انسانها صحت و حقانیت آن را درمی یابند و در خود نسبت به آن حالت پذیرش احساس می کنند و این همان فطری بودن دین اسلام به تعبیر ما است؛ و آیه شریفه ۳۰ سوره روم و بعضی از آیات دیگر نیز شاهد این مدعا می باشد. تا اینجا مطلب روشن است ولی سخن در این است که امروز اکثریت مردم روی زمین پیرو یکی از ادیان بزرگ دنیا هستند و عقول و افکار آنها تحت تاثیر جهانی‌بینی و تعالیم آن ادیان می باشد؛ و ظرف ذهن آنها با عناصر آن جهانی‌بینی‌ها و تعالیم قالب‌گیری شده است. برای چنین مردمی چگونه و با چه زبانی می توان از اسلام سخن گفت؟ اینجانب را عقیده این است که بیان اسلام برای پیروان ادیان بزرگ دنیا تنها در صورتی می تواند موثر و مفید باشد که این بیان در شکل مقایسه‌ای انجام شود. بیان مقایسه‌ای آن نوع از توضیح است که بر اثر آن انسان مخاطب این توانائی را پیدا می کند که عناصر فکری جدید را که به وی عرضه می شود با عناصر فکری خود که قبلاً داشته است بسنجد و دریابد که از او خواسته می شود کدام عنصر فکری خود را

رها کند و به جای آن کدام عنصر فکری جدید را بگذارد. نسبت میان آنچه که عرضه می شود و آنچه که خود او دارد چیست؟ و کدامیک از اینها از اعتبار منطقی و یا ارزشی بیشتر برخوردار است. به عبارت دیگر ما وقتی بایک مسیحی و یا یک یهودی و یا یک بودایی مواجه می شویم و می خواهیم اسلام را برای او بیان کنیم باید قادر باشیم تا برای او روشن کنیم که مثلاً تصویر اسلام از خدا، اسماء و صفات او چیست؟ و تصویر ادیان آنها از این مسئله چیست؟ و در مقام مقایسه این دو تصویر با یکدیگر اعتبار منطقی و انسانی کدامیک از اینها بیشتر است؟ و کدامیک از این دو تصویر عقل و دل انسان را به رضایت و اطمینان بیشتری می رساند و همزیستی مسالمت آمیز بین المللی را میسر می گرداند و همچنین است تصویر اسلام و این ادیان از خود انسان، از جهان طبیعت، جامعه انسانی، تحولات تاریخی و از همه مسایل عمده دیگر، که تمام وجود انسان متفکر را مشغول می دارد. آری تنها این نوع بیان است که مخاطب را به تفکر و سپس داوری توانا می سازد و تلاش ما را مثمر ثمر می گرداند و الا القای یک جانبه مطلب به علت عقاید قبلی مخاطب با مقاومت طبیعی وی مواجه می شود و نتیجه ای نخواهد بخشید و چیزی جز آب در هاون کوبیدن نخواهد بود؛ به خصوص در میان ملل و جوامعی که از فرهنگ غنی برخوردارند و به آن می نازند.

اگر مطلب فوق را بپذیریم نوبت به این سخن می رسد که پس لازم است عناصر تشکیل دهنده جهان بینی و تعالیم اسلامی و ادیان بزرگ دیگر در یک جدول مقایسه ای تدوین و تنظیم شود، لذا باید دید این تدوین و تنظیم از چه راهی امکان پذیر است. تنها راه عملی شدن این مهم این است که علمای اسلام و علمای ادیان بزرگ دنیا در کنار هم نشینند و با مذاکرات و گفت و گوهای دور از نزاع و مخاصمت، هر کدام محتوی و شکل عناصر اساسی جهان بینی و تعالیم خود را در یک جدول مشخص سازند. سپس با اشتراك جدول مقایسه ای را تنظیم کنند که نشان دهد که کدام مطلب در مقابل کدام مطلب قرار دارد.

ممکن است کسی بگوید برای تنظیم یک جدول مقایسه ای چه نیازی به علمای ادیان دیگر است و علمای اسلام خود این جدول را تنظیم می کنند؛ من معتقدم که

چنین کار يك جنبه‌ای از دو جهت موفق نیست و ما را به نتیجه نمی‌رساند:

اولاً از این نظر که پیروان ادیان بزرگ دنیا به ما این حق را نخواهند داد که جدول عناصر دینی آنها را ما تنظیم و تدوین کنیم و معتقد خواهند شد که ما چون در درون فرهنگ دینی آنها قرار نداریم مطالب آنها را درست نفهمیده‌ایم و در بسیاری از موارد واقعاً همین‌طور است و ما قادر نمی‌شویم که دیگری را به آن شکل که او خودش را می‌فهمد، درک کنیم. ما او را از دریچه چشم خودمان می‌فهمیم و با عینکی که خود به چشم داریم به او نگاه می‌کنیم. و یا آنها معتقد خواهند شد که از روی تعصب دینی مطالب آنها را تحریف نموده‌ایم. نتیجه اینکه آنها با چنین برداشتی به ما اعتماد نخواهند کرد و به‌طور طبیعی جدول تنظیمی ما از ابتدا با مقاومت منفی روبرو خواهد شد. در حالی که وقتی علمای دینی خود آنها در تدوین چنین جدولی دست داشته باشند، این کار در میان آنان از اعتبار برخوردار خواهد شد و مورد تکریم و احترام قرار خواهد گرفت. ثانیاً حقیقت این است که اطلاعات فعلی حوزه‌ها و علمای اسلام از نظریات و بیانه‌ها و تفسیرهای جدید که در دو قرن اخیر در ادیان بزرگ دنیا بوجود آمده، متأسفانه خیلی محدود است. به‌عنوان مثال در جهان مسیحیت امروز نظریات جدیدی در باب عقاید اساسی مسیحیت دیده می‌شود که قبلاً نبوده است. این نظریات که طرفداران زیادی هم در میان مسیحیت دارد در جهان مسلمین ناشناخته است. مثلاً یکی از این نظریه‌ها، که عجیب هم هست، این است که شرح حال حضرت مسیح که در عهد جدید آمده روایت يك حادثه واقعی تاریخی نیست؛ بلکه يك بیان سمبلیك است که غرض از آن رساندن يك حقیقت معنوی مربوط به سرنوشت انسان، به مخاطبان این کتب می‌باشد. همچنین يك نظر جدید دیگر این است که برخلاف عقیده رایج سابق مسیحیت، ایمان آوردن به حضرت عیسی راه منحصر به فرد نجات انسانها نیست و ادیان بزرگ دیگر دنیا نیز، که بر محور خدا شکل گرفته‌اند، هر کدام راهی برای نجات انسان و وصول وی به کمال معنوی‌اند. در همین رابطه است که در دهه‌های اخیر در بیانیه رسمی واتیکان که درباره ادیان دیگر صادر شده، اسلام به‌صورت يك دین حق تلقی شده است. البته این عقیده نتیجه تحولات زیادی است که در کلام مسیحیت رخ داده و در این يك

جمله قطعنامه خلاصه شده است. نظریه‌های تازه دیگری چه در عالم مسیحیت و چه در عالم ادیان دیگر بزرگ دنیا بوجود آمده است که از حوصله این مجلس خارج است.

غرض این است که سخنان تازه زیادی در ادیان بزرگ دنیا بوجود آمده که علمای اسلام فعلاً از آن آگاه نیستند و وقتی به درستی از آن آگاه می‌شوند که با علمای این ادیان مذاکرات مستقیم انجام دهند و خود، آنها تقریر کنند که چه می‌خواهند بگویند. در این زمینه‌های کتب و مقالات زیادی به زبانهای عمده و رایج دنیا نوشته شده که متأسفانه چیزی از آنها به فارسی ترجمه نشده است؛ و در زبان عربی نیز این ترجمه‌ها و یا احیاناً این تالیفات بسیار کم است. پس از طریق مذاکرات بین‌الادیان است که علمای اسلام در امر عرضه کردن اسلام به پیروان ادیان بزرگ دنیای امروز بصیر و توانا می‌شوند و کوششهای آنها در این امر قرین موفقیت خواهد شد.

مطلب دوم این است که ما از طریق این مذاکرات درباره مسائل و موضوعات مشترك میان این ادیان معلومات و تجربه‌های جدیدی کسب می‌کنیم که هم برای دعوت اسلامی در داخل جهان اسلام و هم برای دعوت اسلامی در خارج جهان اسلام مورد استفاده قرار می‌گیرد. معنای این سخن این نیست که ما از طریق این مذاکرات، مثلاً در مسئله تصویر خدا در اسلام یا در مسائل دیگر اسلامی تجدید نظر می‌کنیم؛ بلکه می‌خواهیم بگوئیم در طی این مذاکرات در مسائلی از این قبیل که انسانشناسی فرهنگی، جامعه‌شناسی و روانشناسی درباره میل دینی و احساس عرفانی انسانها و جامعه‌ها چه می‌گویند، دیدگاههای اشخاصی چون آگوست کنت، دورکیم، فروید، فویرباخ، مارکس، سارتر و راسل و بسیاری از افراد معروف دیگر دنیا، که در برابر دین ایستاده‌اند، در جهان امروز تا چه اندازه از اعتبار علمی و یا فلسفی برخوردار است و آخرین پاسخهای این نظریات چیست؟ از این طریق می‌توانیم اطلاعات و تجربیات زیادی را کسب کنیم. در این مسائل علمای ادیان دیگر، به ویژه مسیحیان، نظرات و تجربه‌های کاملاً جدیدی در اختیار دارند. اطلاع از این نظریه‌ها و تجربه‌ها برای علمای اسلام بسیار مفید و حتی ضروری

است. آنها حدود سه قرن در متن محافل و مجامعی بوده‌اند که این سخنان و مباحث از آنجا بیرون آمده است و مطلب از آن آنهاست. هیچکس این مسائل را به اندازه کسانی که این موضوعات متعلق به آنها و جامعه آنهاست نقد نکرده است. کسی که درد را حس کند درمان هم مال اوست. چند نمونه از این مسائل را در فوق ذکر کردیم که مسائل مشترك ادیان و از جمله اسلام می باشد. ولی چنانکه گفتیم علمای مسیحی بر حسب اطلاع و اجبار به کاوشهای عمیقی در این نظرها پرداخته‌اند. آنها کوشش کرده‌اند تا پاسخ آرای الحادی را در خود مردمشناسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی و علوم از این قبیل بیابند. اعتبار علمی و منطقی آراء الحادی را به خوبی سنجیده‌اند و موفقیت‌های زیادی در این زمینه کسب کرده‌اند. در عصر ما کسانی مانند دورکیم، فروید و مارکس از نظر آراء فلسفی، چندان جاذبه‌ای برای روشنفکر غربی ندارند. در حالی که برای روشنفکران جوامع اسلامی هنوز این سخنان يك جاذبه قوی دارد و مانند نقل و نبات است. علت این مسئله این است که در جوامع غربی به همت علمای دینی آن جوامع، به نحو موثری پنبه آن مطالب زده شده است و باروشهای متداول در علوم انسانی، قطع نظر از فلسفه و عرفان، نشان داده شده است که این سخنان حداکثر می‌توانند فقط نظریه‌هایی باشند که نظریات معارض دیگری در برابر آنها قرار دارد.

در سیصد سال گذشته، عده زیادی از علمای مسیحیت و یهودیت وارد میدان علوم تجربی و انسانی شده‌اند و تخصص در این رشته‌ها را با تخصص در علوم دینی جمع کرده‌اند و از این راه توانستند مشکلات و تعارض عمیقی را که بین علم و دین به علت اوضاع خاص قرون وسطی پیش آمده بود، از میان بردارند. این جامعیت همان چیزی است که در گذشته علمای اسلام نیز داشته‌اند ولی امروز متأسفانه در عالم اسلام نمونه آن بسیار کم است. آنچه در مورد يك مسئله اساسی مشترك میان ادیان الهی، یعنی معرفت و مسئله حس دینی انسانها از باب مثال گفتیم نظایر فراوان دارد و من فقط يك مثال را بیان کردم. در همه این مطالب تحقیقات بسیاری صورت گرفته و باید علمای اسلام قبل از هر چیز برای آگاهی درست از آنچه به ویژه در علوم انسانی می‌گذرد، و سپس برای توانمندی جهت بیان دین برای توده‌های عظیم

روشنفکران جوامع خود، این تحقیقات را در اختیار داشته باشند.

کلید این آگاهیهای ضروری، آن عده از علمای ادیان بزرگ دنیا هستند که بیش از دو قرن است در آن وادیها گام نهاده‌اند؛ و در مذاکره و ارتباط با آنها است که این میراث علمی می‌تواند به حوزه‌های علوم اسلامی، منتقل شود و ما به این ره‌آورد‌های جدید به‌شدت نیازمندیم.

مطلب سوم این است که برای فراهم کردن زمینه‌های دعوت اسلامی در جهان، ما به تثبیت موقعیت سیاسی مسلمین در صحنه بین‌المللی و به ویژه تثبیت موقعیت سیاسی جمهوری اسلامی ایران که به نام اسلام به وجود آمده است، نیازمندیم. ما نیاز بدین داریم که اولاً پیش‌داوریهای نادرستی که بر اثر جنگهای صلیبی و مانند آن بر اذهان مردم غرب مسلط شده، بزدا کنیم. ثانیاً این مردم را با دستاوردهای فرهنگی و مذهبی نهضت اسلامی بین‌المللی آشنا سازیم. این دوکار موجب می‌شود که مردم کشورهای غربی را با نهضت اسلامی بین‌المللی آشنا سازیم. این دوکار موجب می‌شود که مردم کشورهای غربی با نهضت اسلامی بین‌المللی و با جامعه کنونی ما، که می‌خواهد با ارزشهای نوینی جای خود را در جهان باز کند، با دید واقعینانه‌تری برخورد کرده و خواستها و واقعتهای آنان را به درستی درک کنند و آن را به صورت يك واقعیت بپذیرند و بتوانند با مسلمین و جمهوری اسلامی زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند.

حالا فکر می‌کنید یکی موثرترین طریقه‌ها برای زدودن پیش‌داوریهای غلط سابقه‌دار که در اذهان مردم غرب، مخصوصاً علیه مسلمین و جامعه ما، وجود دارد چیست؟ یکی از بهترین و موثرترین طرق برای تامین این هدف، همین مذاکره بین‌الادیان است. علمای دینی ادیان بزرگ دنیا در میان توده‌های مردم نفوذ فرهنگی دارند و برخلاف آنچه که عده‌ای خصوصاً درباره کشورهای صنعتی مسیحی فکر می‌کنند هم اکنون علمای دینی مسیحیان بخش عظیمی از مردم این کشورها را به دنبال خود می‌کشند، به آنها غذای فرهنگی و معنوی می‌رسانند. در کشورهای صنعتی مسیحی مذهب نه تنها نمرده و علمای دینی از رده خارج نشده‌اند، بلکه در دهه‌های اخیر روحیه دینی در مردم این کشورها تقویت شده و علمای دینی نیز

گردانندگان این جریان هستند. مقدمه لازم برای عوض شدن افکار این مردم درباره اسلام و مسلمین و جمهوری اسلامی و در نتیجه آماده شدن زمینه برای دعوت اسلامی، دگرگون شدن افکار علمای دینی آنها درباره اسلام و مسلمین است و این امکان پذیر نیست مگر از طریق مذاکرات بین ادیان؛ یعنی از طریق نشستن بر سر يك میز و روشن ساختن واقعیات برای این علمای دینی؛ قطع نظر از مسائل مربوط به استعمار غرب در گذشته، خصومت مذهبی مسیحی علیه مسلمانان که از طریق پاره‌ای از علمای دینی مسیحی برانگیخته شده و امروز هم رفع این خصومت تا حدود زیادی با دست آنان میسر است. توده‌های مردم متدین چه در جوامع مسلمان و چه در جوامع غیر مسلمان همیشه بیش از هر گروه و طبقه، تحت تاثیر علمای دینی خود بوده و هستند و زندگی مسالمت آمیز میان این توده‌های دارای ادیان متفاوت، جز از طریق تفاهم میان علمای دینی این ادیان متفاوت میسر نیست.

این مسئله جالب توجه است که در این هفت سال که از انقلاب اسلامی می‌گذرد در میان مهمانان خارجی که به مناسبت‌های مختلف به ایران دعوت شده‌اند تعداد شخصیت‌های مذهبی متأسفانه بسیار محدود و معدود بوده است. البته منظورم شخصیت‌های مذهبی غیر مسلمان است که قادرند نقشی در میان پیروان خود داشته باشند. همچنین در اینجا باید متذکر شوم که در دهه‌های اخیر تعداد نوشته‌ها و تحقیقات بیطرفانه و یا طرفدار اسلام که به وسیله غربیها تالیف و انجام شده رو به افزایش است؛ این گامی است که از سوی خود آنها برداشته می‌شود و باید مذاکراتی از طرف مسلمین بدانها اقدام می‌شود این روند را سرعت ببخشند.

در این اواخر در محیط غرب يك پالایش ادبیاتی درباره اسلام به عمل می‌آید. یعنی غربیها ادبیات خود را از جنبه‌های تهاجم علیه اسلام پاک می‌کنند. البته این کار، هم علل علمی و انسانی دارد و هم علل سیاسی و اقتصادی؛ ولی در هر حال باید به وسیله خود مسلمانان به این حرکت هم سرعت بخشیده شود و هم عمق. به عنوان مثال یکی از میهمانان عزیز ما در این سمینار آقای پروفیسور هانس کونگ هستند. ایشان مسیحی کاتولیک هستند و کتابی نوشته‌اند تحت عنوان آیا خدا هست؟ ایشان مسائلی را که فروید، فرویرباخ و مارکس در مورد دین و زدن ریشه دین

مطرح کرده‌اند، در این کتاب به بهترین نحو پاسخ گفته‌اند و واقعاً مطالب کتاب مفید است و اگر ما چنین متنی در فارسی و یا عربی داشته باشیم بسیار خوب است زیرا راهی است که پیموده شده‌است و ما را از بسیاری از مسائل ضعیف و نوشته‌های ضعیف بی‌نیاز می‌کند. به‌علاوه ایشان در مورد اسلام يك نظر موافق دارند و اسلام را دین حق می‌دانند. البته این تحولات فرهنگی است که کار را در دنیای غرب به اینجا رسانده است؛ و هم اکنون نوبت مسلمانها است تا از این سفره‌ای که به‌دست دیگران گسترده شده بهره برداری کامل بکنند. حقیقت این است که مسلمانان برای از بین بردن اشکالها و مسایلی که در کتب مستشرقین علیه‌اسلام وجود داشته خیلی تلاش نکرده‌اند ولی کم‌کم در خود غرب بسیاری از حقایق روشن شده‌است و این مسایل و تهمت‌ها در حال پالایش است. برعلمای جهان اسلام است که این موقعیت بسیار حساس را درك کنند و در فکر نهایت استفاده از این مسئله باشند. در اینجا يك نکته خاص را در خصوص مذاکره با اهل کتاب می‌آورم و آن، این است که قرآن مجید در آیات متعددی بیان می‌کند که حقیقت دین یهود و مسیح چیزی جز توحید نبوده‌است و از اهل کتاب می‌خواهد که به این حقیقت بازگردند و بر همین اساس قرآن خود را "مصدقاً لما بین یدی، من التورۃ والانجیل" (آل عمران آیه ۵۰) می‌خواند. امروز که جهان اهل کتاب، ظاهراً نزدیک به دومیلیارد از جمعیت دنیا را در برمی‌گیرد و زندگی این انسانها در انبوه عظیمی از میراثهای فرهنگی و آداب و سنن تاریخی غرق شده‌است، چگونه می‌توان به آنها گفت که حقیقت دین شما توحید بوده و در طول تاریخ در آن تغییراتی پیدا شده‌است. چگونه می‌توان این مطلب را به آنها تفهیم کرد.

قرآن در آیه دیگر می‌فرماید "قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمۃ سوائے بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضنا ارباباً من دون الله" (آل عمران، آیه ۶۴) در ذیل این آیه کلمه "سوا" را به دو صورت معنی کرده‌اند: معنای اول اینکه اگر شما هم این دو اصل مذکور در آیه را اتخاذ بکنید نتیجه عملی آن برای شما و ما یکی است. ولی معنای دوم این است که حقیقت دین ما و حقیقت دین شما يك چیز است و آن همین اصول مذکور در این آیه است که هم دین ما بر آن استوار

است هم دین شما. حال چگونه ممکن است این مطلب اساسی را که حقیقت ادیان ابراهیمی یک چیز است به اهل کتاب تفهیم کرد؟ این يك مسئله فرهنگی است که به تحقیق و تتبع احتیاج دارد و این تحقیق و تتبع به صورت يك جانبه امکان پذیر نیست و به گفت و شنود و تحقیقات طولانی و عمیق نیازمند است؛ تا دو طرف بدین نتیجه برسند که واقعاً صورت اصلی مسیحیت نیز توحید بوده است. علاوه بر این، چنین کاری نیاز به این دارد که مسلمین اطلاعات کافی، و عمیق از تاریخ تحولات عقاید یهودیت و مسیحیت در دست داشته باشند تا بتوانند بر اهل کتاب روشن سازند که چگونه اساس آیین آنها نیز توحید بوده است و کسب این اطلاعات عمیق و همچنین استنتاج از آن جزء با همکاری علمای اهل کتاب و مذاکره مسلمین با آنها میسر نیست.

در پایان این نکته را اضافه می کنم که مبتکر این مذاکرات، که شرح آن رفت، باید حوزه های علوم اسلامی ما باشند و این کار باید از آنجا شروع بشود. زیرا تنها این حوزه ها هستند که علوم اسلامی را در اختیار دارند. اگر علمای حوزه های اسلامی در این مذاکرات وارد نشوند نتایج این مذاکرات آن پایه و مایه توده ای و عقیده ای را با خود همراه نخواهد داشت و دوام نخواهد آورد و عمق و وسعت پیدا نخواهد کرد.

البته يك سری از مذاکرات و مسائل در گذشته وجود داشته است. چنان که ما کتاب احتجاجات و مجادلات داریم و ائمه ما مجادلات کرده اند و آن مطلبی که من در اینجا درباره اش بحث کردم تنها از دید دعوت است. علاوه بر آنچه گفته شد حوزه های علوم اسلامی ما باید با تجربیات نوینی در باب عرضه دین به نسل آگاه و پرتوقع امروز، چنانکه شرحش رفت، در طی این مذاکرات آشنا شوند و بالاخره این حوزه ها هستند که باید در همه صحنه های فرهنگی و مذهبی از حالت بسته بودن و يك بعدی دوران اخیر بیرون بیایند و جامعیت متناسب با عصر پیدا کنند، چنانکه در گذشته اینطور بوده است. این نکته را اضافه کنم که از سالها قبل این مذاکرات میان اسلام و مسیحیت و یهودیت (نه صهیونیسم) در گوشه و کنار دنیا انجام می گیرد ولی می بینیم مرد دانشمند و بیداری چون شیخ محمد حسین کاشف الغطاء با آن

مخالفت می کند و علت مخالفت خود را در جزوه‌ای تحت عنوان المثل العليا فی السلام لافی یحمدون منتشر می سازد. باید توجه شود که آن مرد بیدار اعتراضش بر این بود که مسیحیان می خواهند خود را از موضع قدرت و مسلمانان را از موضع ضعف بر سر یک میز بنشانند و همین مذاکرات را هم جاده صاف کن استعمار قرار دهند. اعتراض آن مرد بزرگ در آن شرایط درست بود. ولی امروز حداقل در مورد جمهوری اسلامی ایران شرایط عوض شده است و اگر حوزه‌های جمهوری اسلامی ایران به منظور رسیدن چنان فوایدی دست به ایجاد چنین مذاکراتی بزنند از موضع قدرت این حرکت را انجام خواهند داد زیرا الحمدلله... از برکت انقلاب اسلامی دیگر برای ایران مسئله استعمار مطرح نیست. امروز این مذاکرات مصداق سخن آسمانی قرآن کریم خواهد بود که فرموده است: "قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم" (آل عمران - آیه ۶۴)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی